Archive of SID

ماهنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی[1]
سال سیزدهم- شماره سوم- خرداد ۱۳۹۹- شماره پیاپی ۴۹

تفاوت نگرش به طبیعت در مکتب‌های ادبی کلاسیسم، رومانتیسم، ناتورالیسم و سمبولیسم و بازتاب آنها در شعر معاصر فارسی

(ص ۲۴۷-۲۲۹)

سیده سمیرا سید خشک‌بیجاری[2]

تاریخ دریافت مقاله: پاییز ۱۳۹۸
تاریخ پذیرش قطعی مقاله: زمستان ۱۳۹۸

چکیده:
در تعاریف و مبانی هر مکتبی، با رویکردی متفاوت نسبت به طبیعت مواجهیم. این رویکرد متفاوت در مکاتب «کلاسیسم»، «رومانتیسم»، «ناتورالیسم» و «سمبولیسم» مشاهده میشود. هرکدام از این مکتبها «توجه ویژه به طبیعت»، «پیروی و تقلید از طبیعت» یا «طبیعت‌گرایی» را سرلوحهٔ کار خود قرار داده‌اند، همین امر باعث خلط مباحث و اشتباه در دریافتها و تحلیلها شده است. این مقاله به بررسی تفاوت تلقّی از طبیعت و نیز نوع نگرش به طبیعت در مفهوم یکسان آن، در هریک از این مکاتب هنری و ادبی پرداخته و با ارائهٔ شواهد از هر مکتب، مفهوم «طبیعت» را در آنها واکاویده است. انگاه با مراجعه به شعر شاعران معاصر و انطباق مفهوم طبیعت در آنها میکوشد دسته‌بندی دقیقی از انتساب هر شاعر به جریان طبیعتگرائی مناسب خود ارائه دهد.

کلمات کلیدی: طبیعت، طبیعت‌گرایی، کلاسیسم، رومانتیسم، ناتورالیسم، سمبولیسم، شعر معاصر

---

[1]- تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده اند.

[2]. مربی زبان و ادبیات فارسی، واحد دشتستان، دانشگاه آزاد اسلامی، دشتستان، ایران
(Samirabijari22@gmail.com)

www.SID.ir

Archive of SID

Concept of nature in literary schools of classicism, romanticism, naturalism and symbolism and its reflection in modern Persian poetry

Seyyede Samira Seyyed Khoshk Bijari[1]

Abstract

Each literary movement or school has presented a unique definition for nature and so we are confronted with plenty of perspectives. This difference in perspectives is pronounced more in schools of classicism, romanticism, naturalism and symbolism. These movements are characterized by 'high regard for nature', 'to follow and imitate the nature's way' and 'focus on nature', and thus, led to misinterpretation and wrong results in analyses. This study examines the different perceptions of nature and how it is viewed in each of these artistic and literary schools and explores the concept of 'nature' by providing the examples from each of them. Then, comparing the concept of nature with poems of modern Persian poets, it will try to make an accurate classification in which each poet is attributed to his own naturalistic perspective.

Keywords: Nature, Naturalism, Classicism, Romanticism, Symbolism, Modern poetry

[1] - Assistant professor in Persian Language and Literature Group, Faculty of Humanities, Islamic Azad University (Samirabijari22@gmail.com)

www.SID.ir

Archive of SID

کلیات پژوهش

۱,۱. پرسشهای پژوهش:

۱. آیا مفهوم طبیعت در مکاتب ادبی کلاسیسم، رومانتیسم، ناتورالیسم و سمبولیسم یکسان است؟

۲. تفاوت مفهوم طبیعت در چهار مکتب کلاسیسم، رومانتیسم، ناتورالیسم و سمبولیسم در چیست؟

۲,۱. روش پژوهش:

روش این پژوهش بصورت یادداشت‌برداری، کتابخانه‌ای و تحلیلی است.

۳,۱. پیشینهٔ پژوهش:

دربارهٔ تفاوت تعریف اصطلاح طبیعت در میان مکاتب ادبی گوناگون، تاکنون پژوهشی مستقل صورت نپذیرفته و در این مقاله نخستین‌بار است که بدین موضوع پرداخته میشود. پرسش مطرح در این مقاله این است که چه تفاوتی میان پرداختن به طبیعت و طبیعت‌گرایی در این چهار مکتب وجود دارد و آیا واژهٔ «طبیعت» در همهٔ این مکاتب مفهوم یکسانی دارد و نیز تفاوت نگرش به طبیعت، در مفهوم یکسان آن، در هریک از این مکاتب چیست. هرچند در کتابهای مربوط به معرفی و شرح مکاتب ادبی و هنری جهان، دربارهٔ طبیعت در این مکاتب بحثهایی انجام شده است.

۲. درآمد:

پیش از هر چیز باید تعریفی مشخص از لفظ «طبیعت» ارائه دهیم، سپس این تعریف را به درون مکاتب مورد بررسی برده و در چارچوب آن توضیح دهیم که مشخصاً در مکاتب مفهومی متفاوت مییابد و نوع نگرش بدان متمایز است. یک مشکل اینجاست که عده‌ای به‌اشتباه این تعریف را در مکاتب گوناگون یکسان گرفته و گمان کرده‌اند طبیعت در هر مکتب امر واحدی است و از آنجا لغزشها و انحرافات در برداشت از مکاتب و فهم آن و نیز تحلیلهای بعدی ایجاد شده‌است و مشکل دیگر این است که اگر هریک از مکاتب خود را بنوعی وامدار طبیعت یا طبیعت‌گرا مینامد، از کدام دریچه بدان مینگرد. پیش از ورود به بحث، باید واژهٔ «طبیعت» را معنا کنیم؛ در فرهنگهای معاصر واژهٔ «طبیعت» در مفاهیم زیر آمده است:

۱. بخشی از جهان که بشر در ساختن آن دخالت نداشته است؛ مانند کوه، دشت و دریا. ۲. نیرویی در ماده که آفرینش و بالندگی به آن نسبت داده میشود. ۳. مجموعه چیزهایی که وجود دارد؛ جهان هستی. نیرویی که پنداشته میشود بوجودآورندهٔ حوادث و اثرگذار در

www.SID.ir

Archive of SID

سرنوشت انسانهاست، روزگار. ۵. هریک از چهار مزاج. ۶. ماهیت ذاتی هر چیز یا هرکس که موجب تمایز او از دیگران است. فطرت، سرشت، خصلت. ۷. در باور قدما هریک از چهار عنصر خاک، آب، باد و آتش. ۸. خصوصیت غریزی انسان یا حیوان، غریزه(سخن، ذیل طبیعت).

«طبیعت را هم بمعنای همهٔ آن چیزهایی که در دایرهٔ وجود هستی دارند، یعنی ممکنات بکار میبرند و هم آن را به شکلی انحصاری بر مجموعه ویژگیهای درونی موجودات، یعنی خلق‌وخوی آنها اطلاق میکنند. سوای این دو معنیِ کلّی یک معنای اصطلاحی جزئیتری نیز از این لفظ استنباط میشود که ظاهراً در عصر مدرنیته بصورت پررنگتری نسبت به آن دو معنی متجلی گشته و آن محدوده‌ای از جهان است که انسان کمتر با آن سروکار دارد؛ یعنی فضایی فارغ از زندگی شهری و تمدنیِ بشر که هنوز اسیر زندگی ماشینی نشده. با این حساب طبیعت امروز بمعنای گل و گیاه و درخت و دریا و جنگل و کوهستانها و چیزهایی از این دست میشود»(تبارشناسی طبیعت‌گرایی در شعر فارسی، ۱۳۹۳: ۵۵).

«در زبان انگلیسی کلمهٔ طبیعت معمولاً در تقابل میان تمدن بشری و مناطق غیر مسکون زمین بکار میرود. این معنای اصطلاحی مبنای ایدهٔ «طبیعت بعنوان پناهگاه نخستین» و بحث فرار از شهر یا روستا و بازگشت به طبیعت است. در این معنا طبیعت یعنی مکان دست‌نخورده توسط بشر. ایدهٔ این مکان ریشهٔ عمیقی در فرهنگ غرب دارد و به تعریف انجیل از باغ عدن یا همان بهشت بی‌نقص برمیگردد. طبیعت منتسب به چیزی است که بدون عاملیت آگاهانه و عامدانهٔ بشر پدید میآید(پارسونز، ۱۳۸۹: ۲۰و۲۱، نقل از تبارشناسی طبیعت‌گرایی در شعر فارسی، ۱۳۹۳: ۵۵ و ۵۶).

این مقاله در نظر دارد اصطلاح «طبیعتگرایی» را در مکاتب مختلف ادبی بررسی و ردیابی کند؛ بدین ترتیب طبیعت را مفهومی یگانه در مکاتب ادبی مختلف بازنمییابیم، تصوری که امروزه از طبیعت داریم، درواقع میتوان گفت، مفهوم نسبتاً رومانتیک آن است.

۳. چارچوب مفهومی:

در بحثهای تئوریک در باب مکاتب ادبی، همه‌جا لفظ «طبیعت» خودنمایی میکند. آنجا که مکتب کلاسیسم، تقلید از طبیعت را سرلوحهٔ کار خویش قرارمیدهد و آن را از اصول مسلم خود میداند؛ آنجا که در مکتب رومانتیسم به طبیعتگرایی توجه ویژه شده‌است؛ یا ناتورالیسم که نام خود را از طبیعت گرفته و طبیعتگرایی نامیده شده‌است[۱] و در آخر

[۱]. از آنجا که مکتب رئالیسم یک سبک است و رویکرد خاصی محسوب نمیشود و طبیعت در آن بعینه حضور دارد و نیز منشأ و آبشخور ناتورالیسم است، از پرداختن به رئالیسم در این مجال صرف نظر شد.

www.SID.ir

Archive of SID

گرایش به طبیعت در مکتب سمبولیسم. در مواجهٔ نخست با این مکاتب وامیمانیم که چگونه در رئوس اصول و مبانی هر مکتب، «طبیعتگرایی» آمده است و این همه تفاوت میان این مکاتب وجود دارد.

«قبل از رعایت هر قانون و قاعدهٔ دیگری، آنچه نویسندهٔ کلاسیک باید در نظر بگیرد، تقلید از طبیعت است. بوالو در فنّ شعر خود میگوید: «حتی یک لحظه هم از طبیعت غافل نشوید»، اما نکتهٔ قابل توجه در اینجاست که بنیانگذاران سایر مکاتب نیز ادعای تقلید از طبیعت را دارند؛ مثلاً ویکتور هوگو پیشوای رومانتیسم در عین حال که به مخالفت با کلاسیسیم برخاسته است و میخواهد اساس آن را در هم بریزد، اراده میکند که فرمانروایی طبیعت را مستقر سازد و میگوید: «پس طبیعت! طبیعت و حقیقت!»؛ سپس زولا وقتی که ناتورالیسم را بنیان مینهد، ادعا میکند که طبیعت را بعنوان چیز تازه‌ای در ادبیات آورده است؛ حتی شاعران متصنع نیز ادعا میکنند که آثارشان موافق طبیعت و عبارت از نقاشی طبیعت است»(مکتبهای ادبی، ۱۳۸۷: ۹۸).

در این مقاله به تعریف طبیعت از دیدگاه هرکدام از این مکاتب پرداخته‌ایم. این مهم با مقایسهٔ چهار اثر کوتاه از این چهار مکتب انجام گرفته‌است.

طبیعت مورد بحث در مکاتب ربط مستقیمی با ذهنیتی که ما امروزه از طبیعت داریم، ندارد. در ابتدای قرن مورد بحث(دورهٔ کلاسیک) طبیعت مصداقی دیگر دارد: «هنوز قرن هفدهم، طبیعت خارج، یعنی آن طبیعت زنده و جالب و رنگارنگی را که باید در آینده ژان-ژاک روسو کشف کند، نشناخته است و به آن توجهی ندارد. سنت‌اورمون نویسندهٔ قرن هفدهم در اینباره چنین میگوید: «گفتاری که در آن فقط از درختان و رودها و چمنزارها و کوهها و باغها سخن رود، اثر رخوت‌آوری در ما دارد یا حدّاقل، لذت تازه‌ای ایجاد نمیکند، اما آنچه از بشریت گرفته شده است، ازقبیل تمایلات و محبتها و تأثرات، طبیعتاً در اعماق روح ما نفوذ میکند و احساس میشود، زیرا زاییدهٔ طبیعت واحدی است و بآسانی از روح هنرمند به روح خواننده یا تماشاگر منتقل می‌شود»(همان، ۹۹).

۴. طبیعت در مکاتب ادبی:

۴,۱. طبیعت در مکتب کلاسیسم:

تقلید از طبیعت یکی از اصول اساسی مکتب کلاسیک است. تقلیدی که کلاسیکها از طبیعت میکنند، با روش دیگران فرق دارد و قابل بحث است: آیا تقلید از طبیعت باید مانند عکاسی عیناً و بادقت انجام گیرد؟ نه! باید از نقوش درهم طبیعت، جوهر هر چیز خوب یا بد را بیرون کشید و این جوهر مشخص‌کننده را بنحوی که مطابق با حقیقت و واقعیت باشد، بصورت کامل بیان کرد. این اثر مشخص‌کننده باید از زوائد و مطالب اضافی مجزا شود و بتنهایی خودنمایی کند(مکتبهای ادبی، ۱۳۸۷: ۹۸).

www.SID.ir

Archive of SID

آیا هنرمند کلاسیک در نظر دارد همهٔ آن چیزهایی را که در طبیعت وجود دارد، بیان کند؟ هنرمند کلاسیک تمام طبیعت را نمیخواهد تقلید کند. او فقط درصدد تقلید طبیعت انسانی است.

دربارهٔ طبیعت انسانی نیز باید از خودمان بپرسیم آیا هنرمند کلاسیک میخواهد صفات پست را هم که ساختگی نیست و در طبیعت او وجود دارد بیان کند؟ «بوالو» از این کار نیز خودداری میکند. آیین کلاسیک ادبیات را از نشان‌دادن صفات پست انسانی منع میکند؛ زیرا عقیده دارد که این صفات در حیوانات نیز وجود دارد و صفاتی که ما را از حیوانات مشخص ساخته و انسان نموده، خیلی بالاتر از اینهاست و باید به تشریح و توصیف آنها پرداخت. حیوانات اسیر غرائز و انسان حاکم بر حیوانات است؛ خصوصاً از صفات انسانی، آن صفاتی را باید تشریح کرد که زودگذر نیست، بلکه مداوم است. این صفات مداوم در روح انسانی وجود دارد: عشق و حسد و خسّت و غیره از این قبیل است و همین قسمت کلاسیسم است که آن را از رئالیسم که ممکن است قسمتهایی از زندگانی اجتماعی عصر معین با محیط مخصوصی را تشریح کند، دور میسازد(همان: ۱۰۰-۹۹).

طبیعت بطور مستقیم و بیواسطه قابل تقلید نیست؛ زیرا هیچیک از سرمشقهایی که طبیعت در معرض دید بشر گذاشته است، دارای مشخصات کامل و بینقص زیبایی نیست. قدما توانسته‌اند از میان این مظاهر طبیعت، بهترین و مناسبترین آنها را انتخاب کنند و در آثارشان بطرز شایسته‌ای بیان نمایند. هنرمند کلاسیک میگوید که زیبایی جاودانی را باید در آثار قدما جستجو کرد(همان: ۱۰۰).

کلاسیکها اعتقاد داشتند طبیعت عمومی بشر منبع اصلی هنر است(همان: ۱۲۰). نویسندهٔ انگلیسی معتقد بود که به جهان و جامعه و انسان و طبیعت قوانین لایتغیری حاکم است... کاخی که هومر برافراشته بود، از نظری خود طبیعت شمرده میشد؛ مجموعه‌ای پایا با قوانین لایتغیر(همان: ۱۱۹).

با این حال، شمیسا با انتقاد از ترجمهٔ سیدحسینی دربارهٔ اصل پیروی از طبیعت در مکتب کلاسیسم، چنین میگوید: «استاد رضا سیدحسینی تقلید از طبیعت نوشته‌اند که کمی گمراه‌کننده است. ظاهراً مراد از آن در تجربیات اخلاقی و عقلانی بشر اطلاق میشود. رنه ولک(تاریخ نقد جدید، ۵۱) می‌نویسد: تقلید از طبیعت، فطرت و طبیعت بشر است و البته نسخه‌برداری و طبیعت‌نمایی عکسوار نیست؛ بلکه بمعنای بازآفرینی است. شاعر چیزی را میسازد که خود طبیعت نیست، بلکه قرار است نموداری از آن باشد. درضمن طبیعت بصورتی که غالباً امروزه بکار میرود، بمعنای مرده و یا طبیعت بیجان یا مناظر طبیعی نیست، بلکه واقعیت بطور کلی و بویژه طبیعت بشری است، اگر هم طبیعت عادی

www.SID.ir

Archive of SID

مطرح است، مراد زیبایی آن است و باصطلاح از صنع به صانع رسیدن و ربط دادن طبیعت بیجان با طبیعت بشری(مکتبهای ادبی، ۱۳۹۰: ۴۵).

یعنی توصیف و بیان صفات خوب و برجسته کردن اخلاق حمیده و نمایش آن بصورت آرمانی. کلاسیستها بتبعیت از قدما، طبیعت انسانی را ثابت میدانستند و از اینرو سخن از افراد پلید هم هست، اما میگفتند به صفات پست که انسان و حیوان در آن مشترکند، نباید پرداخت و لذا بیشتر به صفات خوب توجه داشتند.

باری هرچند طبیعت بیرونی همواره مطمح نظر هنرمندان بوده‌است، اما وقتی که الکساندر پوپ، شاعر انگلیسی، میگوید: First follow nature، مراد او فطرت و تجربیات ارزشی بشر است. فطرت(طبیعت) در این معنی همان حقیقت است؛ زیرا شامل آن حقایق کلّی و جاودانی است که در همهٔ ادوار و همهٔ اکناف برای بشر حقیقت تلقی شده و خواهدشد. کار شاعران فقط تماشا نیست، آنان باید این صفات جاودانی را در زندگی و تجربهٔ بشری نشان دهند، آن هم بقول ساموئل جانسون نتنها در یک فرد، بلکه در نوع بشر(همان، ۴۵و۴۶).

بنابر آنچه گفته شد، مشاهده میشود که یکی از اصول مکتب کلاسیسم تقلید از طبیعت است، و مراد از طبیعت نمایاندن ویژگیهای برجسته، نیک و ارزشمند اخلاقی و انسانی است و حتی اگر به طبیعت بیرونی پرداخته میشود، باید تنها کمال و زیبایی را در اثر نشان داد؛ در این نگرش روح فلسفهٔ کلاسیک موج میزند.

۴. ۲. طبیعت در مکتب رومانتیسم:

آن‌چنان که از کلام هنرمندان مکتب رومانتیسم برمیآید، گرایش اصلی این مکتب به طبیعت بیرونی است: در دورهٔ ماقبل رومانتیسم شاعران و نویسندگان در زندگی اجتماعی، دوستدار زندگی روستایی و طبیعت وحشی و بدوی بودند. و همین عامل در تکوین مکتب رومانتیسم که پایهٔ آن گرایش به طبیعت است، نقش داشت.

رومانتیسم خود را ملزم نمیداند که از چند اصل معین و حساب‌شده تبعیت کند و نیز اصراری ندارد که مانند کلاسیسیم از ادبیات دورهٔ مشخصی تقلید نماید، ولی در عین حال میخواهد طبیعت را نه به آن صورت که نویسندگان کلاسیک محدود ساخته‌اند، بلکه بصورت بدوی و دست‌نخورده‌ای توصیف کند. از این‌رو بسوی افسانه‌ها و ترانه‌ها و حماسه‌های گمنام کهن متوجه میشود(مکتبهای ادبی، ۱۳۸۷: ۱۸۴و۱۸۵).

شاعر رومانتیک مدام با طبیعت در حال گفتگو و دیالوگ است. «تشخیص» آرایهٔ اصلی شاعر رومانتیک است. توجه فراوان به طبیعت و شیوه‌های زندگی طبیعی و بدوی و باصطلاح غیر متمدن، توجه فراوان به منظره، خصوصاً مناظر و صحنه‌های بکر و وحشی، از ویژگیهای رومانتیکهاست. رومانتیکها زندگی طبیعی و ساده و غیر استثماری را میستودند

www.SID.ir

Archive of SID

و البته به خود طبیعت هم احترام مینهادند. روسو مبلّغ زندگی تازه بود و شعار معروف او بازگشت به طبیعت است. توجه به طبیعت باعث رواج صنعت پرسونیفیکاسیون در شعر رومانتیک شد. رومانتیکها به منظره بجهت بیان عواطف و احساسات خود توجه بیشتری داشتند؛ یعنی منظره وسیله‌یی برای بیان عواطف بود. همچنین ایجاد رابطه میان رفتارهای بشری با رفتارهای طبیعت که بدین ترتیب نوعی احساس درونی بوجود میآوردند؛ میتوان گفت که طبیعت را برمبنای احساسات خود تأویل و تفسیر میکردند. انسان رومانتیک خود را با طبیعت همسو و همسان میبینند. تشبیه انسان به طبیعت از قدیم مرسوم بوده‌است(لغاتی چون ساقه، چشمه...)، اما همدردی و همسویی نسبت به طبیعت یا احساس درونی در گذشته نبوده است. تأکید بسیار بر مذهب طبیعی در مقابل مذهبهای رسمی نیز ازویژگیهای مکتب رومانتیسم است.

اندیشه‌های ژان ژاک روسو در گرایش به طبیعت در مکتب رومانتیسم نقش داشته و از پایه‌های فکری این مکتب هنری محسوب میشود، همان‌گونه که هر مکتبی از سرچشمه‌هایی فکری-فلسفی تغذیه میشود.

بنابراین؛ در تمام عرصهٔ جولان رومانتیکها در جای‌جای جهان، این نوع گرایش به طبیعت بیرونی بمفهوم عام و امروزهٔ آن گسترش مییابد. طبیعت بکر و دست‌نخورده، با تمام ویژگیهای موجود آن، اولویت رومانتیکهاست. با این تفاسیر نویسندگان و شاعران رومانتیک دست به آفرینش آثاری با مفاهیم و مضامین مربوط به طبیعت و خلق فضاهای طبیعی زدند.

در سوئد شاعر اشراف‌زاده‌ای بنام اکسنت یرنا که چندبار نیز به مقام وزارت رسیده بود، در دو منظومهٔ معروف خود موسوم به «دروگران و شب»، شیفتگی خود را به طبیعت نشان داد و درحقیقت به راهی رفت که اوسیان و روسو و یانگ رفته بودند. توریلد با حرارت تمام میخواست که شعر چیزی بجز وصف طبیعت و بیان احساسات نباشد(۱۷۴). برنارد دوسن پیر داستان عشقی بسیارساده و لطیف است که از لحاظ وصف مناظر مناطق حاره و تجسم عقاید روسو بصورت داستان و تصویر ایمان و احساسات پاک و عشق در دامان طبیعت حائز اهمیت است(۱۷۵). ویکتور هوگو در کارگران دریا نبرد با قوای عنان‌گسیختهٔ طبیعت را نشان میدهد(۱۸۸). آثار لامارتین مانند باد بهاری است که پس از یک شب طوفانی و آشفته همراه با آفتاب مطبوعی ببارد(۱۸۸). رومانتیسم انگلیس نه‌تنها در میان رومانتیسم همهٔ کشورها از همه قدیمتر است، بلکه در عین حال واضحترین اومانیسم معترض است که انسان را بر ضدّ تصنعهای تمدن و کابوس تاریخ، به جهش طبیعت انسانی دعوت میکند(۱۹۲). در تعبیر دیگری رومانتیسم چرخش بسوی زن، کودکی و طبیعت خوانده شده‌است(۱۹۳). در آلمان شلینگ با بازدادن اهمیت طبیعت به آن و رهاکردن اصل

www.SID.ir

Archive of SID

دوگانگی و جدایی بین انسان و طبیعت، نوعی فلسفهٔ صیرورت را پایه‌گذاری میکند(۱۹۹). موضوع اساسی رومانتیسم در آمریکای لاتین عبارت است از زبان‌وفرهنگ سرخپوستی، وصف طبیعت آمریکایی در جنبه‌های مختلفش(پامپا، رودخانه‌ها، جنگل آمازونی، کوهستانها) که به احساس تازه‌ای دربارهٔ مدلهای اروپاییش منتهی میشود؛ یعنی مطالعهٔ تأثیر آب‌وخاک در انسان و مطالعهٔ عادات و اخلاق(۲۰۸).

با این مقدمات روشن میشود که منظور رومانتیکها از «طبیعتگرایی»، که از اصول مسلم رومانتیکهاست، چیست. این نگرشِ رومانتیکها تأثیری ژرف بر نگاه انسانی گذاشت و تا به امروز، بازگشت به طبیعت بیرونی بکر و دست‌نخورده و بازنمودن ویژگیهای آن در هنر و توصیف آن و زنده انگاشتن این طبیعت، از گرایشهای اصیل هنری محسوب میشود.

۴. ۳. طبیعت در مکتب ناتورالیسم:

ناتورالیسم با باری از معانی مشتق از فلسفه و علوم و هنرهای زیبا وارد ادبیات شد. این زمان همچنین دوران طلایی رئالیسم بود و ناتورالیسم شکل دنباله آن را به خود گرفت(ناتورالیسم، ۱۳۷۵: ۱۳). در فلسفه، ناتورالیسم نظام کسانی است که طبیعت را بعنوان اصل اولیه قبول دارند و همه‌چیز را به آن حمل میکنند. از اپیکوریان گرفته تا پوزتیویستها(۳۹۳).

این کلمه سرانجام در قاموس برخی از منتقدان مفهومی قیاسی میگیرد و به کوشش نویسنده‌ای اطلاق میشود که به گفتهٔ ویکتور هوگو میکوشد با مسائل اجتماعی همان رفتاری را بکند که با دانشمند علوم طبیعی یا جانورشناسی میکند. به گفتهٔ دیدرو در قرن هجدهم، ناتورالیستها کسانی هستند که حرفه‌شان مشاهدهٔ دقیق طبیعت و یگانه آیینشان آیین طبیعت است. دیدرو نمیتوانست روش خاص خود را بهتر از این توصیف کند. او که مانند هر فیلسوف دیگر در آرزوی شرح و توصیف طبیعت و انسان ازطریق استدلال برپایهٔ تجربه بود و هرچیز فوق طبیعی را رد میکرد(مکتبهای ادبی، ۱۳۸۷: ۳۹۵و۳۹۶).

ناتورالیسم یک وضع انقلابی و هرج‌ومرج‌طلبانه نیست، بلکه حاصل یک تحوّل طبیعی است. قرن نوزدهم در درجهٔ اول قرن علم است: ناتورالیسم محصول طبیعی جامعهٔ دموکراتیک جدید است(همان، ۴۰۴).

آنچه زولا پیشنهاد میکند، در درجهٔ اول عبارت است از واردکردن روشهای علوم طبیعی به ادبیات و همچنین استفاده از اطلاعات تازه‌ای که این علوم بدست داده‌است. راهنمای او در این مورد آثار علمی روزگارش است که زمینه‌های مختلف زندگی و روشهای علمی مورد استفاده را تحلیل کرده است. مهمترین این آثار عبارتند از: رسالهٔ وراثت طبیعی اثر لوکا، ترجمهٔ اصل انواع داروین، مقدمه بر طبّ تجربی از کلود برنار(همان، ۴۰۵).

www.SID.ir

Archive of SID

زولا کسی است که از روی تجربه کار میکند، بازپرس طبیعت است و میگوید رمان عبارت از گزارشنامهٔ تجارب و آزمایشهاست. به این ترتیب معتقد است که نویسنده باید تخیل را بکلی کنار بگذارد؛ زیرا همانطور که سابقاً میگفتند: فلان نویسنده دارای تخیل قوی است، من میخواهم از این پس بگویید که دارای حسّ واقع‌بینی است(۴۰۵).

ناتورالیسم در ادبیات تشریح دقیق است و پذیرفتن و تصویر کردن آن چیزی است که وجود دارد(۴۱۱). تکیهٔ اصلی ناتورالیسم در این معنا بر «وراثت» است: «مسئله‌ای که ناتورالیستها با اصرار زیاد بر آن تکیه زدند، تأثیر وراثت بر وضع روحی اشخاص بود؛ زیرا معتقد بودند که شرایط جسمی و روحی هرکسی از پدرومادرش به او رسیده‌است. دربارهٔ مسئلهٔ وراثت، زولا از «لوکا» و کتاب «رسالهٔ وراثت طبیعی» او الهام گرفت و براساس این نظریه، مجموعه رمان معروف روگون ماکار را در بیست جلد تحت عنوان «تاریخ طبیعی و اجتماعی یک خانواده در زمان امپراطوری دوم» نوشت(۴۰۷). ناتور در اینجا بمعنی روش علوم طبیعی است؛ یعنی بررسی شخصیت قهرمانان بنا به مسائل علمی چون وراثت و محیط(۹۸).

ناتورالیستها معتقد بودند حقیقتی را که در پی‌اش هستند، تنها با مشاهدهٔ موشکافانهٔ واقعیتها و ثبت دقیق امور میتوانند بدست‌آورند(ناتورالیسم، ۱۳۷۵: ۲۲). در رشد ناتورالیسم بیگمان نظریهٔ داروین مهمترین عامل شکل‌دهنده است. تصور ناتورالیستها از انسان مستقیماً وابسته به تصور داروین از پیدایش انسان است. انسان از حیوانات پستتر است؛ بنابراین انسان متافیزیکی جای خود را به انسان فیزیولوژیکی میدهد.

بنابراین؛ طبیعت درمنظر ناتورالیستها که خود را طبیعی‌گرا نامیده‌اند، مغایر با طبیعت رومانتیک و کلاسیک است. ناتورالیستها در پی توصیف طبیعت بیرونی نیستند، اگرچه طبیعت بیرونی بمثابه یکی از موضوعات و ابزار نگارش آثار ادبی، همواره در تمام مکاتب حضور داشته‌است، اما مورد توجه ناتورالیستها نیست. منظور ناتورالیستها از طبیعت، گرایش به علوم طبیعی، توجه به مسئلهٔ وراثت و ژنتیک در انسان و نمایاندن واقعیتهای پلید و نازل انسانی و اجتماعی است. این مفهوم از طبیعت در مقابل آن طبیعتی قرارمیگیرد که کلاسیکها میدانستند، طبیعتی که نمودار کمال و زیبایی بود. کلاسیکها معتقد بودند تنها باید خوبیها و زیباییها را در اوج نشان داد. رومانتیکها به طبیعت بیرونی پرداختند و رابطهٔ احساسی با طبیعت بکر و وحشی برقرار کردند، اما در ناتورالیسم عواطف و احساسات انسانی جایگاهی ندارد، هرچه هست، طبیعت جسم انسان و تأثیر آن بر روان افراد است. اصولاً گرایش ناتورالیستها به زشتیها، تباهیها و پلیدیهاست؛ آنان ابایی ندارند که نازلترین و زشتترین صحنه‌های زندگی انسان را به تصویر بکشند و تکیه‌شان بر همین است. اگر رئالیستها واقعگرا بودند، اینان نگاهی اغراق‌آمیز بدان دارند و باصطلاح از آن سوی بامی که سر

www.SID.ir

Archive of SID

دیگرش رومانتیکها بودند، افتادند. اگر رومانتیسم اعتراضی در برابر کلاسیسم بود، ناتورالیسم هم فریاد اعتراضی بر ضدّ رومانتیسم بود. با این تفاسیر طبیعت ناتورالیست‌ها، فعل و انفعالات واقعی جسم و روان بشری است و نمایاندن منشأ فساد و زوال انسان و مقدمه و طلایه‌ای برای مدرنیسم.

۴. ۴. طبیعت در مکتب سمبولیسم:

سمبولیستها هرگز نمیخواهند زندگانی و شرح حال و اعترافات خویش را بنویسند، در تشریح مناظر نه شکل لایتغیر اشیاء مادی، بلکه فرار ساعات و فصول زمان زودگذر و آهنگ توقف‌ناپذیر زندگانی را شرح میدهند و قوانین نهفتهٔ وجود و طبیعت را تصویر میکنند. بنظر آنها طبیعت بجز خیال متحرک چیز دیگری نیست. اشیاء چیزهای ثابتی نیستند، بلکه آن چیزی هستند که ما بواسطهٔ حواسمان از آنها درک میکنیم. آنها در درون ما هستند، خود ما هستند. از این لحاظ عقاید سمبولیستها بیشتر به عرفان شرق نزدیک می‌شود.

میگویند نظر ما دربارهٔ طبیعت، عبارت از زندگی روحی خودمان است. ماییم که حس میکنیم و نقش روح خود ماست که در اشیاء منعکس میگردد. وقتی انسان مناظری را که دیده است، با ظرافتی که توانسته است درک کند، مجسم سازد، درحقیقت اسرار روح خود را برملا میکند. خلاصه تمام طبیعت سمبول وجود و زندگی خود انسان است. تشریح و تصویر اشیاء و حوادث بواسطهٔ سمبولها صورت تازه‌ای به خود میگیرد(مکتبهای ادبی، ۱۳۸۷: ۵۴۴).

نخستین اصل از اصول مکتب سمبولیسم چنین است که حالت اندوه‌بار و ماتمزای طبیعت و مناظر و حوادثی را که مایهٔ یأس و عذاب و نگرانی و ترس انسان است، بیان کنند.

۵. بررسی وجوه تفاوت مفهوم «طبیعت» در چهار اثر از چهار مکتب

بررسی تمام آثار تمام نویسندگان و شاعران این چهار مکتب امری دست‌نایافتنی است، ما دراین فرصت کوتاه به بررسی چهار برش از چهار اثر از چهار نمایندهٔ طراز اول این چهار مکتب دست یازیده‌ایم:

از کلاسیکها حکایت «بلوط و نی» از لافونتن، از رومانتیکها شعر «در اندوه دیگری» از دیوان اشعار معصومیت از ویلیام بلیک، از ناتورالیستها بخشی از «مادام بواری» اثر بزرگ گوستاو فلوبر و از سمبولیستها، شعر از گلهای رنج شارل بودلر را برگزیده‌ایم.

کوشیده‌ایم در گزینش هریک از آثار این مکاتب، به طبیعت بزعم ایشان پرداخته شده‌باشد. از آنجاکه نمیتوان قالب یکسانی را در این چهار دوره، مورد بررسی و کاوش قرارداد، به‌ناچار در کلاسیسم به حکایت، در رومانتیسم و سمبولیسم به شعر و در ناتورالیسم به رمان میپردازیم. در آثار مکتب کلاسیک آنچه بیش از اندازه خودنمایی

www.SID.ir

Archive of SID

می‌کند، نمایشنامه است؛ در رومانتیسم، شعر و رمان، در ناتورالیسم، رمان و در سمبولیسم شعر. با این حال روح و تفکر غالب بر این مکاتب در همین آثار در قالب نامتجانس هم به چشم میخورد.

۵. ۱. طبیعت در مکتب کلاسیک

طبیعتگرایی کلاسیکها شکلی تبعی دارد و حاصل درک و دید مستقیم شاعر نیست و هم بر همین اساس نمیتواند پویا باشد و درواقع از این حیث یادآور بسیاری از تصویرپردازیهای شعر سنتی فارسی است که در آن شاعران تصاویر کلیشه‌ای را تقلید میکردند(تبارشناسی طبیعت‌گرایی در شعر فارسی، ۱۳۹۳: ۶۲).

دیدرو میگوید تقلید از طبیعت کافی نیست، باید از طبیعت زیبا تقلید کرد(تاریخ نقد جدید، ۱۳۸۹: ۹۹).

«درخت بلوط روزی به نی گفت: _ شما حق دارید که از جور طبیعت بنالید. یک گنجشک برای شما بار سنگینی است. کوچکترین بادی که بزحمت چینی بر چهرهٔ آب میاندازد، شما را وامی‌دارد که سر خم کنید و حال آنکه جبههٔ من مانند کوه‌های قفقاز، نتنها جلوی اشعهٔ آفتاب را میگیرد، بلکه هجوم طوفان را هم حقیر میشمارد؛ هرچیزی برای شما تندباد است و برای من نسیم. باز هم شما اگر در پناه شاخ و برگ من که اطراف را پوشانده است به دنیا میآمدید، این‌همه رنج نمیبردید. من شما را از طوفان حفظ میکردم، اما شما اغلب در حاشیه‌های مرطوب قلمرو باد به دنیا میآیید. به عقیدهٔ من طبیعت با شما بد کرده است. بوتهٔ نی به او پاسخ داد: _ دلسوزی شما از سر نیکدلی است، اما غصه نخورید: من کمتر از شما در معرض خطر بادم؛ من خم میشوم و نمیشکنم. شما تاکنون در برابر ضربات وحشتناک آنها ایستاده‌اید و کمر خم نکرده‌اید، اما پایان کار را باید دید.

هنوز این کلمات بر زبان اوست که از انتهای افق، دهشتناکترین فرزندی که باد شمال تا آن‌روز بر پشت خود حمل کرده‌بود، با خشم هجوم میآورد. درخت پابرجا می‌ایستد و نی خم میشود. باد زور خود را دوچندان می‌کند و چنان خوب از عهدهٔ کار برمیآید که درختی را که سر در آسمان داشت و پاهایش به قلمرو مردگان میرسید، از ریشه در می‌آورد»(بلوط و نی، نقل از مکتبهای ادبی، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

در این حکایتِ لافونتن همانگونه که میبینید، گفتگویی میان درخت بلوط و نی رخ داده‌است که شاعر از آن نتیجه‌ای اخلاقی گرفته است؛ بنابراین طبیعت و گفتگوی دو گیاه برمبنای اصل طبیعت که همان نمایاندن صفات عالی بشری است، خودنمایی میکند: «انعطاف‌پذیری از سخت بودن بهتر است». در این گفتگو از عناصر طبیعت بیرونی، در جهت استخدام مفاهیم اخلاقی بهره گرفته شده و طبیعت را در این اثر همانی میبینیم که

www.SID.ir

Archive of SID

هدف کلاسیکهاست. اگر از طبیعت سخن به میان میآید، بجهت تأکید بر آنها نیست که جنبهٔ ثانوی دارند و دستاویزی برای نمایاندن خصایل بشری‌اند؛ یعنی میتوان گفت کاربرد نمادین دارند و حتی نمیتوان گفت که تشخیص دارند؛ زیرا که ما با طبیعت سخن نگفته‌ایم، بلکه از تصویری از آن به نفع نمایاندن صفات بشری بهره برده‌ایم.

در اینجا این سخن گوته مصداق مییابد که گفته: «هنرمند باید شیوهٔ عمل را از طبیعت بیاموزد و به همان روالی عمل کند که طبیعت عمل میکند. به این ترتیب هنرمند طبیعتی ثانوی و جهان هستی دیگری آفریده است که قوانین آن همان قوانینی است که بر طبیعت حاکم است»(همان، ۲۶۹).

گوته تفاوت میان هنر باستان و هنر جدید را بر پایهٔ تقابل میان دریافت بلاواسطهٔ طبیعت و توجه به تأثیر تعریف میکند. آنها واقعیت را عرضه میکردند، ما معمولاً تأثیر آن را. آنها موضوع‌های دهشتناک را توصیف میکردند، ما چیزی را به نحوی دهشت‌آور توصیف می‌کنیم. آنها موضوعهای خوشایند را، ما بصورتی خوشایند و به همین ترتیب(همان، ۲۷۸).

در ایران نیز در میان شعرای سبک خراسانی و دورهٔ اول سبکی شعر فارسی، شاخصه‌های سبک کلاسیسم را شاهدیم. زیرا این دوره دورهٔ خردورزی و اعتدال و نمایاندن ویژگیهای برتر و متعالی طبیعت بشری و بیرونی است.

اما در میان معاصران، پروین اعتصامی را میتوان از کسانی دانست که به شاخصه‌های سبک ادبی کلاسیسم نزدیک شده است؛ بنابراین تقلید از طبیعت در سبک کلاسیک که آن را محاکات سجایای عالی بشری میدانند، در شعر اخلاقی پروین کاملاً مشهود است.

هنرمند کلاسیک از همه چیزهای طبیعت انسان را گلچین میکند و درصدد تقلید از طبیعت او برمیآید و از طبیعت انسان نیز توجه به صفات پست وی را در شأن نویسنده نمیداند(آشنایی با مکتبهای ادبی، ۱۳۸۵: ۴۶).

۵. ۲. طبیعت در آثار رومانتیک

طبیعتگرایی رومانتیکها صرفاً یک فرار به دامن طبیعت نبود، با این گرایش، پیش‌رومانتیک‌ها از عقلانیت دکارتی و فیزیک نیوتنی که طبیعت و جهان را بگونه‌ای مکانیکی و بیرمز و راز توصیف و تبیین میکرد، رویگردان شدند و دریافتند که طبیعت بسیار پیچیده‌تر و متنوعتر است و نه همچون ماشینی که نیوتن وصف کرده بود، بلکه همچون ارگانیسمی زنده و درحال تحوّل عمل میکند. تلقی پیش‌رومانتیکها از طبیعت تاحدودی نشاندهندهٔ نوعی تلقی شهودی و وحدت وجودی نسبت به طبیعت بعنوان بخشی از کیهان یگانه و وحدت‌یافته نیز هست(تبارشناسی طبیعت‌گرایی در شعر فارسی، ۱۳۹۳: ۸۶ و۸۷).

www.SID.ir

Archive of SID

بازگشت به طبیعت به یک معنا در این مکتب آن چیزی است که برطبق آرای کسانی چون روسو، فروید و بعدها هربرت مارکوزه از آن به بازگشت به وضع طبیعی ذهن بشری تعبیر میشود که در آن ذهن گرفتار التزامات عقلانی مدرنیته و اقتضاهای عصر تمدنی نشده است(همان، ۸۷).

«آیا میتوانم اندوه دیگری را ببینم/ و اندوهگین نباشم؟/ میتوانم ماتم دیگری را بنگرم/ و در پی دلداری او نباشم؟/ آیا می‌توانم افتادن قطره اشکی را ببینم/ و حس نکنم که کسی در اندوه من سهیم است؟/ آیا پدری هست که اشک ریختن فرزندش را ببیند/ بی‌آنکه از غصه لبریز باشد؟/ آیا مادری میتواند بنشیند و صدای ناله‌های نوزاد هراسانش را بشنود/ نه نه هرگز نمیتواند چنین باشد/ هرگز نمیتواند چنین باشد/ و آیا او که بر همهٔ بندگان خویش لبخند میزند میتواند/ صدای بغض پرندهٔ آوازخوان را بشنود/ صدای حزن‌انگیز پرندهٔ کوچک را بشنود صدای ناله‌های/ نوزاد کوچک را تاب بیاورد/ و در کنار آشیانهٔ حیوانش به ماتم نشیند و یا در کنار/ گهوارهٔ نوزاد با هراشک او اشک نریزد؟/ میشود که شب و روز در کنارت ننشیند و اشکهایت را پاک نکند؟/ نه‌هرگز نمیتواند چنین باشد/ هرگز چنین نخواهد بود/ اوست که بر ما شادمانی ارزانی میدارد/ اوست در نهاد هر نوزاد کوچکی/ انسانی خواهد شد/ خواهد فهمید و حس خواهد کرد درد تو را / هرگز گمان مبر که پروردگار تو هم‌بغض تو نیست/ و یا در کنارت نیست/ هرگز گمان مبر که او هم‌اشک تو نیست و از تو دور است/ اوست که بر ما از شادمانیهایش میبخشد/ و غمها را ویران میکند و تا آن هنگام که غصه‌ها روانه شوند/ او در کنار ما مینشیند و اشک میریزد»(گلهای شر، در اندوه دیگری، ۷۸).

در این شعر بلیک، آنچه بیش از همه خودنمایی میکند، احساسگرایی افراطی است. شاعر نالنده از اندوه دیگری با وی همدرد میشود. در اینجا مضمون همدردی با محرومان و تهیدستان و یکسانی با طبیعت دیده میشود. اگر در این شعر سخن از پرندهٔ کوچک و آشیان اوست، به جهت توجه‌دادن به خود آنهاست و شاعر قصد پرداختن به امری ثانوی را ندارد، بلکه مستقیماً از احساس خود نسبت به رنج انسان و حیوان سخن میگوید.

در میان شاعران ایرانی، از کسانی که برخی از شاخصه‌های رومانتیسم، البته نه بصورت مکتب، بلکه بصورت گرایش ادبی در آثارشان نمود یافته، سپهری و نادرپور هستند. در ایران بدلیل بدفهمی از مکتب رومانتیسم، سانتی‌مانتالیسم را رومانتیسم قلمداد کرده و اشعار احساسات‌زده را رومانتیک خوانده‌اند، درحالیکه رومانتیک مجموعه‌ای از ویژگیهاست که همانطور که گفتیم، یکی از مهمترین آنها گرایش به طبیعت، بازگشت به طبیعت و الهام از طبیعت است. از مهمترین ویژگیهای شعر سپهری و نادرپور نیز طبیعت‌ستایی در مفهوم رومانتیسم و بازگشت به روستاست. از این منظر میتوان سپهری و نادرپور را از

www.SID.ir

Archive of SID

کسانی که توانسته‌اند شاخصه‌های سبک رومانتیسم را در شعر خود بروز دهند، بحساب آورد.

۵. ۳. طبیعت در آثار ناتورالیست

ناتورالیستها زندگی طبیعی انسان را هدف گرفته بودند و شاید بهتر باشد که آنان را «طبیعیگرا» نامید.

«در سراشیب جاده مردک بینوایی بود که چوبی بدست در لابه‌لای دلیجانها ول میگشت. ژنده‌پاره‌هایی شانه‌هایش را میپوشانید و کلاه‌پوستین پاره‌پوره‌ای از سگ آبی گرد مثل لگن صورتش را پنهان میکرد، اما اگر این کلاه را برمیداشت، بجای پلک دو حدقهٔ باز خون‌آلود به چشم میآمد که در آنها نسوج سرخ گوشت از هم باز و رشته‌رشته میشد و از آن مایعی بیرون میزد که در نزدیکیهای بینی سفت میشد و بصورت جرب سبزرنگی درمیآمد. پره‌های سیاه بینی‌اش با هر نفسی بتندی تکان‌تکان میخورد. وقت حرف‌زدن سرش را با خنده‌ای ابلهانه عقب می‌انداخت. آن‌وقت مردمکهای کبودش که مدام در چرخش بود، به طرف شقیقه‌ها میرفت و به لبهٔ حدقهٔ خون‌آلود میخورد»(مادام بواری، ۱۳۹۰: ۳۷۵).

همانطور که میبینید نویسنده در اینجا توصیفی سرد و بیروح از پیرمردی گدا داده‌است. توصیف دقیق اجزای صورت بدون نمایاندن هیچگونه حسّ درک و همدلی، نگاه جراحوار و دید تجربی نویسنده را میرساند، پس منظور از طبیعت نزد ناتورالیستها این است.

دربارهٔ بازنمود سبک ناتورالیسم در ایران باید گفت گرچه منتقدانی چون براهنی و آژند، سبک چوبک را ناتورالیسم نمیدانند و آن را رئالیسم افراطی میخوانند(میراث داستان-نویسی صادق چوبک، ۱۳۷۷: ۸۸) و (قصه‌نویسی، ۱۳۶۲: ۸۸)، اما در میان آثار نویسندگان ایرانی، آثار صادق چوبک و برخی آثار صاق هدایت و محمود دولت‌آبادی و برخی آثار نویسندگان دیگر این دوره را میتوان نمونه‌های خوبی از بروز شاخصه‌های سبکی ناتورالیسم در ایران دانست؛ توصیف دقیق جزییات، پررنگ کردن مسئلهٔ محیط و وراثت، توجه به فیزیولوژی، به تصویر کشیدن پلیدی، پریشانی، بی‌عدالتی و فقر، به چالش کشیدن قرارداهای مذهبی و اخلاقی و عرفی، بکاربردن زبان محاوره و توجه به فلسفه و روش مکتب ناتورالیسم در این آثار دیده میشود(ر.ک. سگ ولگرد، انتری که لوطیش مرده بود، سنگ صبور).

از این منظر طبیعت به همان مفهوم علم طبیعی و ژنتیک و فیزیولوژی انسان را تاحدود زیادی میتوان از آثار چوبک دریافت.

بنابراین میتوان گفت ادبیات فارسی، با توجه به شرایط مناسب و مطلوب اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در انعکاس سبک ناتورالیسم در برخی آثار تاحدود زیادی

www.SID.ir

Archive of SID

موفق بوده است و آثار بازماندهٔ متأثر از این سبک نشان میدهد که در فهم و اجرای مفهوم طبیعت از دیدگان ناتورالیسم نویسندگان ایرانی نسبتاً موفق بوده‌اند.

۵. ۴. طبیعت در آثار سمبولیست

بودلر هم شکل‌مداری علمی را رد میکند و هم طبیعت‌مداری عکاسی‌وار را. هنر آرمانی‌سازی نیست؛ زیرا طبیعت را اگرچه شر است، نباید با انتزاعی‌کردن یا احساساتی-کردن پالود، بلکه طبیعت به حوزهٔ پاینده هنر وارد میشود. استحاله مییابد، نمادین میشود، ولی از میان نمیرود. تازگی شعور هنری بودلر دست کم در اشرافی است که بر امر زشت و بدوی دارد(تاریخ نقد جدید، ۱۳۸۹: ۲۶۸و۲۶۹).

ضدیّت بودلر با مشرب طبیعت‌مداری فقط بر غریزهٔ ذوق و بیزاری از امر بیروح و ناپرورده مبتنی نیست، بلکه اعتراض به کیش ابلهانهٔ طبیعت است، برخلاف جهان نمادنگاشتها که بنوعی اولوهی و خیر است، طبیعت در نظر بودلر معمولاً شر و ساقط است و فقط میتواند راهنمای جنایت باشد. هنرمند باید بر طبیعت فائق آید. «نخستین وظیفهٔ او آن است که با قراردادن انسان بجای طبیعت بر طبیعت بشورد»(همان، ۲۶۵).

«معبدی است طبیعت کز ستونهای زنده‌اش/ گاه گفتار گنگی به گوش میرسد/ آدمی از میان انبوه نمادها میگذرد/ که به دیدهٔ آشنا به او مینگرند/ چون بازتابهای دراز کز دوردست/ در وحدتی ژرف و تیره به هم میآمیزند/ فراخ چون شب و چون روشنی/ عطرها و رنگها و صداها پاسخگوی همند/ عطرهایی هست تازه چون پیکر کودکان/ به دلنشینی نوای نی، به سبزی سبزه‌زار/ و عطرهای دگر تباه و پیروز و غنی/ به گستردگی چیزهای بی‌پایان/ چون عنبر و مشک، چون کندر و صمغ/ که غلیان روح و احساس را میسرایند» (همبستگیها، ۶۱).

در این شعر که از نمونه‌اشعار بودلر است، طبیعت معنای ثانوی دارد و از آن بعنوان سمبل و نمادی در شعر بهره گرفته شده‌است. وجود استعاره‌ها و تشبیهات و نمادپردازی از ویژگیهای آن بشمارمیرود و طبیعت در آن ابزاری میشود، این‌بار نه در جهت اخلاق و نمایاندن صفات عالی بشری که برای طرح حسها و عواطفی درونی و خلق جهان از نگاه درون؛ بنابراین طبیعت برای شاعر معبدی میشود و در آن شب و عطرها و رنگها و صداها و سبزه‌زار وجود دارد، اما اینها همه در پی خلق احساسی درونی و تجربه‌ای برآمده از ذهن شاعرند.

در ایران تاریخچهٔ ادبیات سمبولیک به آثار عرفانی و سبک عراقی بازمیگردد. در ادبیات معاصر ایران، بدلیل جوّ سیاسی و اجتماعی حاکم ادبیات سمبولیک بار دیگر شکوفا شد، در این راستا اگر ادبیات سمبولیک معاصر را متأثر از سمبولیسم بدانیمف باید گفت در این سبک نیز، برخی از مؤلفه‌ها در ادبیات ایران تأثیرگذارتر بوده و سمبولیسم اجتماعی،

www.SID.ir

Archive of SID

سیاسی و مذهبی در ایران بیشترین نمود را داشته است. اشعار نیمایوشیج و مهدی اخوان-ثالث، احمد شاملو و فروغ فرخزاد از بهترین نمونه‌های شاعران سمبولیست اجتماعی ایران معاصرند.

۶. بازتاب مکاتب ادبی در ادبیات ایران:

هر مکتب ادبی در زمان و مکان خاص و شرایط اجتماعی و تاریخی ویژه‌ای پدیدار میشود. این وضعیت خاص آن مکتب است و نمیتوان آن را با آثار دیگری در زبان ادبی پیوند داد، چنانکه پدید آمدن شعر سعدی یا حافظ هیچ ارتباط تاریخی مستقیمی با مکاتب ادبی غرب نداشته است، اما هر مکتب ادبی علاوه‌بر این ویژگیهای تاریخی دارای جنبه‌های نظری و بوطیقایی است که در اصول و تعاریف آن مکتب تجلی مییابد. طبیعتاً میتوان این اصول کلی را در آثار دیگر مکتبها نیز جست‌وجو کرد؛ چنانکه مثلاً میتوان میان مکتب کلاسیسیم و شعر حافظ و سعدی به جست‌وجوی مبانی ادبی کلی مشابهی پرداخت. به همین دلیل برای توصیف یا تطبیق هر مکتب ادبی همواره باید به دو جنبهٔ تاریخی و بوطیقایی آن توجه داشت.

بر همین اساس مکتبهای ادبی فارغ از همهٔ تفاوتهای تاریخی و اختلاف در جزییات ممکن است در بنیاد با سبکها و شیوه‌های ادبی ملل دیگر شباهتهای کلی و اشتراک عامی داشته باشند که ریشه در مشترکات انسانی دارند. نمونه‌های از این اصول و گرایشهای مشابه مکاتب ادبی را میتوان در زبانهای مختلف پیدا کرد و شباهت آنها را با یکدیگر نشان داد.

مکاتب ادبی رفته‌رفته از محل تولد خود به دیگر فرهنگها و ملل نفوذ و رسوخ پیدا کردند، اما نه بصورت مکتبی فلسفی که در بنیان شکل گرفته بودند، بلکه بیشتر بعنوان یک سبک ادبی و هنری. از همین روی بازنمایی و نمود مکاتب ادبی در ادبیات فارسی ایران نیز اینگونه است. ممکن است برخی مؤلفه‌های یک مکتب ادبی، نه تمامی آن را در یک اثر مشاهده کنیم و یا ممکن است سبکهای ادبی غربی را بصورت پایه با تغییرات بومی در آثار فارسی بازیابیم؛ همچنانکه در ادبیات ایران شاهد این تأثیر و تأثرات هستیم و همیشه بحث بر سر این بوده است که آیا نسبت دادن مکتبها به آثار صحیح است یا نه و برداشت درستی از مؤلفه‌های سبکی مبدأ صورت گرفته است یا خیر؛ از این منظر نمیتوان نظر کلی داد و تمام آثار یک فرد را متعلق به مکتبی دانست و یا اثری را تمام و کمال منطبق با سبک مکتبی دانست و ایت امر بطور کلی نسبی است.

۷. نتیجه‌گیری:

نخستین عاملی که باعث ایجاد شکلگیری مکتبی تازه میشود، طرز تفکر و نگرش است. در بستر این طرز تفکر و نگرش سبکها با تغییرات گوناگون متولد میشوند. در این مجال کوتاه، به

www.SID.ir

Archive of SID

بررسی تفاوت نگرش مؤلفان چهار مکتب بزرگ و تأثیرگذار ادبی نسبت به پدیده‌ای در ظاهر یکسان، یعنی طبیعت، پرداختیم.

دانستیم که گرچه هرکدام از این مکاتب هنری و ادبی خود را وامدار طبیعت دانسته یا بدان تأسی کرده‌اند، اما دریچهٔ نگرش آنها به طبیعت با یکدیگر متفاوت بوده و منظوری مغایر دیگری داشته‌اند، ازآنجا که مکتب، پیش از هر چیز یک بیانیهٔ فکری است و اعلام یک نگرش و ایده، در چارچوب هرکدام، بررسی عناصر و اساسنامهٔ مورد پیروی مهمترین امر در تشریح آن است. اصل تقلید از طبیعت در کلاسیسم، اصل بازگشت به طبیعت در رومانتیسم، اصل طبیعت‌گرایی در ناتورالیسم و اصل توجه به طبیعت در سمبولیسم، چهار اصل کماکان نزدیک و شبیه به هم در بادی امر است، اما در تشریح نظریه‌ها و آثار مکاتب، طبیعت را در هرکدام از این نحله‌های فکری، امری جداگانه می‌یابیم. با این تفاسیر قیاس مکاتب از جهت طبیعت‌گرا بودن این مکاتب، قیاسی مع‌الفارق و نادرست است.

اما اگر بخواهیم طبیعت را در یکی از معناهای عام و متداول آن - معنای امروزی آن -، در این مکاتب قیاس کنیم، کاری گزاف نکرده‌ایم؛ زیرا یک موضوع یکسان را در این مکاتب رصد کرده‌ایم. این‌بار در این بررسی تفاوت سبکها را مشاهده خواهیم کرد که آن نیز برخاسته از روح حاکم بر مکتبها و تغییر دیدگاه و تفکر است.

۱. کلاسیکها اعتقاد داشتند طبیعت عمومی بشر منبع اصلی هنر است؛ یعنی توصیف و بیان صفات خوب و برجسته کردن اخلاق حمیده و نمایش آن بصورت آرمانی؛ مانند توصیفات در ادبیات کلاسیک فارسی و نیز در معاصران پروین اعتصامی.

۲. شاعر رومانتیک مدام با طبیعت در حال گفتگو و دیالوگ است. «تشخیص» آرایهٔ اصلی شاعر رومانتیک است. طبیعت بکر و دست‌نخورده، با تمام ویژگیهای موجود آن، اولویت رومانتیکهاست؛ مانند برخی از اشعار نادر نادرپور و سهراب سپهری در ادبیات فارسی.

۳. منظور ناتورالیستها از طبیعت، گرایش به علوم طبیعی، توجه به مسئلهٔ وراثت و ژنتیک در انسان و نمایاندن واقعیتهای پلید و نازل انسانی و اجتماعی است. این مفهوم از طبیعت در مقابل آن طبیعتی قرارمیگیرد که کلاسیکها میدانستند، طبیعتی که نمودار کمال و زیبایی بود؛ مانند برخی آثار چوبک، هدایت و دولت‌آبادی در ادبیات فارسی.

۴. سمبولیستها میگویند نظر ما دربارهٔ طبیعت، عبارت از زندگی روحی خودمان است و تمام طبیعت سمبول وجود و زندگی خود انسان است؛ مانند برخی آثار نیمایوشیج، مهدی اخوان ثالث و فروغ فرخزاد در ادبیات فارسی.

منابع:

آشنایی با مکتبهای ادبی، ثروت، منصور(۱۳۸۵)، تهران: سخن.

www.SID.ir

Archive of SID

از کلاسی‌سیزم تا مدرنیسم، فهیمی‌فر، علی‌اصغر، تهران: فلق، پاییز ۱۳۷۴.
تاریخ نقد جدید، ولک، رنه، ترجمه سعید ارباب شیرانی، ۸ جلد، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۹.
«تبارشناسی طبیعت‌گرایی در شعر فارسی»، قبادی یاوری، عاطفه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی و علوم انسانی، دانشگاه مازندران، ۱۳۹۳.
زیبایی‌شناسی و طبیعت، پارسونر، گلی، ترجمه زهرا قیاسی، تهران: رشد آموزش، ۱۳۸۹.
سرودهای معصومیت و تجربه، بلیک، ویلیام، ترجمه مریم پاکزادیان، اصفهان: انتشارات ، ۱۳۹۳.
فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، سیما، تهران: مروارید، ۱۳۷۱.
فرهنگ بزرگ سخن، انوری، حسن، تهران: سخن، ۱۳۸۱.
فرهنگ لغت، معین، محمد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
فلسفهٔ هنر معاصر، رید، هربرت، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران: نگاه، ۱۳۶۲.
قصه‌نویسی، براهنی، رضا، تهران: نشر نو، ۱۳۶۲.
گلهای رنج(گزیده‌اشعار)، بودلر، شارل، ترجمه محمدرضا پارسایار، تهران: انتشارات هرمس، چ دوم، ۱۳۸۴.
لغتنامه، دهخدا، علی‌اکبر، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
مادام بواری، فلوبر، گوستاو، ترجمه مهدی سحابی، تهران: نشر مرکز، چ ششم، ۱۳۹۰.
مکتبهای ادبی، سیدحسینی، رضا، ج۱و۲، تهران: نگاه، ۱۳۸۷.
مکتبهای ادبی، شمیسا، سیروس، تهران: قطره، ۱۳۹۰.
میراث داستان‌نویسی صادق چوبک، آژند، یعقوب، دربارهٔ داستان، ادبیات داستانی، دورهٔ ۴۸، ۱۳۷۷، صص۸۸-۸۹.
ناتورالیسم، فورست، لیلیان و پیتر اسکرین، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز، چ اول، ۱۳۷۵.
«نگارواره در ادبیات فارسی»، حق‌جو، سیاوش، مجموعه مقالات همایش بهار ایرانی، به کوشش فاطمه راکعی، تهران: شرکت چاپ و نشر شادرنگ، ۱۳۸۸، ص۱۴۳-۱۶۰.
«نیمایوشیج شاعر شهود و طبیعت»، باقی‌نژاد، عباس، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ۱۳۸۵، ش ۵، صص۹-۳۰.
واژه‌نامهٔ هنر شاعری، میرصادقی، میمنت، تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۶.

www.SID.ir